

روایت ارداویرافنامه اساس داستان اسرا و عروج پیامبر اسلام

ارداویراف، نخستین قدیس ایرانی که به آسمان سفر کرد

(خبرگزاری میراث فرهنگی)

میراث خبر، سرویس فرهنگ- «ارداویرافنامه» یکی از محبوب ترین متون داستانی پهلوی ساسانی یا فارسی میانه زرتشتی، ویراسته و ترجمه کیخسرو دستور جاماسپ جی جاماسپ آسا با مقدمه دکتر کتابون مزدپور از سوی انتشارات توس منتشر شد.

ارداویرافنامه» از معدود متون پهلوی است که در سده های بعد به دلیل محبوبیتش در میان مردم، به کرات رونویسی « شد. «ارداویرافنامه» داستانی دینی است که در آن قدیسی به نام «ویراف» یا «ویراز» به بهشت، دوزخ و برزخ سفر می کند تا در باب درستی آداب و رسوم و آیین ها و تفسیرهای مذهبی دین زرتشتی اطمینان حاصل کند. «ویراف» بدین منظور از سوی روحانیون و موبدان دین بهی مامور این سفر معنوی هفت روزه می شود.

در این سفر روان «ارداویراف» از تن او جدا می شود و هر روز به مکانی از عالم (بهشت، دوزخ و برزخ) سفر می کند. او از پل «چینود» [که بعدها در دین اسلام به نام «پل صراط» از آن یاد می شود] می گذرد؛ با بوی خوش بهشت به آنجا کشانده می شود و جایگاه روان پرهیزکاران بهشتی را با راهنمایی سروش اشو و ایزد آذر می بیند، سپس به برزخ یا همستگان کشانده می شود و از آنجا همچنان با راهنمایی سروش اشو و ایزد آذر با بوی بد و باد سرد به دوزخ کشیده می شود. جایی که مردمان بر سر عهد و پیمان خود نبودند یا دین زشت را تابعیت می کردند. از نظر «ارداویراف» سه روزی که او به دیدار از روان دوزخیان می گذراند به اندازه نه هزار سال می گذرد. او شاهد کیفر گناهکاران دوزخ بود. بیشترین گناهکاران کسانی بودند که به گناه خیانت و پیمان شکنی آلوده شده بودند. «ارداویرافنامه» دارای فهرستی از عناوین کارهای نیک و کارهای بد است.

بدین ترتیب، روان «ارداویراف» این روحانی که از سوی دیگر روحانیون و موبدان به این سفر معنوی ماموریت یافته بود، پس از هفت روز به تن خود باز می گردد.

ارداویراف» پس از پیوستن به تن خود، کاتبی را فرا می خواند تا شرح سفر خود را بنویسد و آن را «ارداویرافنامه» بنامد.

ارداویرافنامه ...

مهیاری، ۹ خرداد ۸۵ - ۰۷:۳۰

ارداویرافنامه یا ارداویرازنامه نام یکی از کتابهای نوشته شده به زبان پارسی میانه است که از پیش از اسلام بجا مانده است.

کتاب معروف ارداویرافنامه تصویر جامعی را از جهنم زرتشتیگری بدست می دهد. این کتاب که ظاهراً در قرن سوم هجری برشته

داستان:

بعد از آن ایشان پاسخ دادند که کسی این خبر باز نتواند دادن الا آنکسی که از اول عمر هشتسالگی تا بدان وقت که رسیده باشد هیچ

ارداویرافنامه در یادنامه پورداود ج ۱.»

ارداویرافنامه

از ویکی‌نشته

بخش یکم

به نام ایزدان

(۱) ای‌دون گویند که یک بار اشو زردشت دینی را که پذیرفت اندر جهان روا بکرد. (۲) و تا تمامی سیصد سال دین اندر ویژگی (پاکی) و مردم اندر بی گمانی بودند. (۳) و پس روح پلید ناخجسته دروند؛ گمان کردن مردمان را به این دین؛ (۴) آن اسکندر ناخجسته رومی مصر نشیمن را گمراه کرد؛ که با نیروی گران و نبرد و بیماری به ایران شهر آمد. (۵) و او آن ایران کشور خدای را اوژد. (۶) و دربار و فرمانروایی را آشفته و ویران کرد. (۷) و این دین؛ یعنی همه اوستا و زند؛ که بر پوستهای پیراسته گاو و آب زر نوشته؛ اندر استخر پاپکان؛ در دژنیشته نهاده شده بود. (۸) و آن پنیاره بدبخت اهلُمگ (بدعت‌گذار) دروند اندرکردار (بدکردار)؛ الکساندر رومی مصر نشیمن؛ برآورد و بسوخت. (۹) و چندین (تن از) دستوران و داوران و هیریدان و موبدان و دین‌برداران و ابزارمندان و دانایان ایران شهر را بکشت. (۱۰) و مهان و کدخدایان ایران شهر را؛ یکی با دیگری؛ کین و ناآشتی به میان (شان)

افگند. ۱۱) و خود شکست و به دوزخ شد. ۱۲) و پس از آن مردمان ایران شهر را؛ یکی با دیگری؛ آشوب و پیکار بود. ۱۳) و چون شان خدایگان و کشورخدا و سالار و دستور دین آگاه نبود؛ ۱۴) به امر ایزدان به گمان بودند (شدند). ۱۵) و بس گونه کیش و گروه و بدعت و گمانی و اختلاف عقیده اندر جهان به پیدایی آمد. ۱۶) تا آنکه زادنیک فر و هر؛ انوشه‌روان؛ آذربادماراسپندان؛ که به او؛ به سخن به دین کرد (بنا بر روایت دین کرد)؛ روی گذاخته بر بر(ش) ریخته (شد). ۱۷) و چندین جدال و داوری با دگرکیشان و دگرگروشان بکرد. ۱۸) و این دین اندر پریشانی و مردمان اندر گمان بودند. ۱۹) و پس مغمردان و دستوران دین؛ (هر) آن‌که بودند؛ ۲۰) از آن مر اندومند و پرانده بودند. ۲۱) و به بارگاه آذر فرنیغ پیروز انجمن آراستند. ۲۲) و بس گونه سخن و سگالش ابر این بود؛ ۲۳) که چارمان باید خواستن ۲۴) تا مان کسی شود و از (جهان) مینوی آگاهی آورد؛ ۲۵) که مردمان؛ که اندر این زمان هستند؛ بدانند؛ ۲۶) که این «یزش» و «درون» و «آفرینگان» و «نیرنگ» و «پادیاب» و «بوشداسری» که ما به کرده آوریم؛ به ایزدان رسد یا به دیوان؛ ۲۷) و به فریاد روان ما رسد یا نه. ۲۸) و پس به همداستانی دین‌دستوران همه مردم به بارگاه آذر فرنیغ (فرا) خوانده شدند. ۲۹) و از همگان جدا کردند هفت مرد؛ که به ایزدان و دین بی‌گمان‌تر بودند. ۳۰) و ایشان را منش و گوش و کنش خویش پیراسته‌تر و فراوان‌تر (بود). ۳۱) و گفتند که شما به خویش (به تنهایی) بشینید؛ ۳۲) و از شما یکی که به این کار به و بیگانه‌تر و نیک‌نام‌تر بگزینید. ۳۳) و پس آن هفت مرد بنشستند؛ ۳۴) و از هفت؛ سه و از سه؛ یکی «ویراز» نام بگزینید. ۳۵) و هست (ند) (کسانی) که «وه شاپور» نام گویند. ۳۶) و پس آن «ویراز» چون آن سخن شنود بر پای ایستاد؛ ۳۷) و دست به کش کرد (یعنی برای احترام دستهای خود را در زیر بغل خود نهاد) و گفت ۳۸) که اگر به نظر تان آید؛ پس ناخواسته منگم مدهید. ۳۹) تا شما مزدیسانان آزمون (را) نیزه افگنید ۴۰) و اگر نیزه به من رسد؛ کام (خویش) شوم به آن جای پاکان و ناپاکان ۴۱) و این پیام بدرستی برم و بر راستی آورم ۴۲) و پس آن مزدیسانان آزمون (را) نیزه آوردند. ۴۳) نخستین بار «هومت» را و دیگر بار «هوخت» را و سدیگر بار «هورشت» را؛ هر سه نیزه به «ویراز» آمد.

بخش دوم

۱) و آن «ویراز» را هفت خواهر بود ۲) و آنها، هر هفت خواهران، «ویراز» را چون زن بودند. ۳) و ایشان دین (اوستا) را از بر و پشت کرده بودند. ۴) و هنگامی که شنوند، پس ایشان را چنان بسیار تنگ آمد، ۵) که گریستند و بانگ کردند. ۶) و اندر انجمن مزدیسانان پیش شدند. ۷) بایستادند و نماز بردند. ۸) گفتند که مکنید شما مزدیسانان این چیز را، ۹) چه ما هفت خواهریم و آن یک برادر. ۱۰) و هر هفت خواهر آن برادر را زن هستیم، ۱۱) چون خانه ای که هفت فرسپ و ستونی زیر، اندر نهاده شده است، ۱۲) هنگامی که آن ستون بستانند آن فرسپ‌ها بیفتند، ۱۳) آن سان ما هفت خواهر را، برادر این یک است، که زیش و دارشمان (بدوست). ۱۴) و فراز از ایزدان، (ما را) هر نیکی از اوست. ۱۵) شما (او را) پیش از زمان از این شهر زندگان به آن مردگان فرسینید، ۱۶) بر ما ستم بی جهت کرده شود.

۱۷) و پس آن مزدیسانان، چون آن سخن شنوند، آن هفت خواهران را خرسندی دادند، ۱۸) و گفتند که ما «ویراز» را تا هفت روز تندرست به شما سپاریم، ۱۹) و این فرخی نام بر این مرد بماند ۲۰) و پس آنها همداستان بودند.

۲۱) و پس آن «ویراز» پیش مزدیسانان دست به کش کرد و به ایشان گفت، ۲۲) که دستوری هست تا درگذشتگان را ستایم و خورش خورم و اندرز کنم، پس می و منگ بدهید؟ ۲۳) دستوران فرمودند که هم‌گونه کن.

۲۴) و پس آن دین‌دستوران اندرمان مینو (جای مقدس و پاک) جایی، که سی گام به آن خوب (اتش) (بود)، گزیدند. ۲۵) و آن «ویراز» سر و تن بشست و جامه نو به تن کرد. ۲۶) به بوی خوش (خود را) بوی‌مند کرد، به تختگاه شایسته بستر نو و پاک گسترده، ۲۷) به گاه و بستر پاک بنشست. ۲۸) و «درون» پشت و درگذشتگان را به یاد آورد و خورش خورد. ۲۹) و پس آن دین‌دستوران می و منگ گشتاسپی سه جام زرین پر کردند. ۳۰) و یک جام به «هومت» و دیگری جام به «هورشت» فراز به «ویراز» دادند. ۳۱) و آن می و منگ بخورد و هوشیارانه «باچ» بگفت و به بستر خفت.

۳۲) آن دین‌دستوران و هفت خواهران هفت روز شبان، به آتش همیشه‌سوز و بوی‌گذار (پراکنده‌کننده بوی خوش)، «نیرنگ دینی» و «اوستا و زند» بگفتند. ۳۳) و «نسک» خواندند و «گاهان» سرودند و به تاریکی پاس داشتند. ۳۴) و آن هفت خواهران به پیرامون بستر آن «ویراز» نشستند. ۳۵) و هفت روز شبان «اوستا» خواندند. ۳۶) آن هفت خواهران با همه مزدیسانان و دین‌دستوران و هیربدان و موبدان به هیچ آیین نگهبانی را بنهشتند.

بخش سوم

۱) و روان آن «ویراز» از تن به «چکاد داییتی» و چینودیل» شد. ۲) و هفتم روز شبان باز آمد و اندر تن شد. ۳) «ویراز» برخاست، چنانکه (کسی) از خواب خوش خیزد. ۴) بهمین منش (شاد) و خرم.

۵) و آن خواهران با دین‌دستوران و مزدیسانان چون «ویراز» را دیدند شاد و خرم بودند. ۶) و گفتند که درست آمدی (خوش آمدی)، تو «ویراز»، پیامبر ما مزدیسانان، از شهر مردگان به این شهر زندگان آمدی. ۷) آن هیربدان و دین‌دستوران پیش «ویراز» نماز

برند. ۸) و پس آن «ویراز» چون (آن‌ها را) دید (به) پذیره آمد و نماز برد و گفت که شما را درود از «سروش» اشو و ایزد «آذر» و «فرمدین مزدیسنان»، (۱۱) و درود از دیگر اشوان و درود از نیکی و آسانی دیگر مینوان بهشت.

۱۲) و پس دین‌دستوران گفتند (۱۳) که درست آمدی (خوش آمدی) تو «ویراز» پیامبر ما مزدیسنان و درود باد تو را نیز. (۱۴) هر چه دیدی برآستی به ما گوی.

۱۵) پس آن «ویراز» گفت که نخست گوش (کفتار) (۱۶) اینکه گرسنگان و تشنگان (را) نخست خورش (باید) دادن، (۱۷) و پس پرش ازش کردن و کار فرمودن.

۱۸) پس دین‌دستوران فرمودند که انوش (نوشدارو) خوش (۱۹) و خورش نیک‌پخته و خوشبوی و خوردی (خوراک) و آب سرد و می آوردن. (۲۰) و «درون» یشتند و «ویراز» «باج» گرفت و خورش خورد و «می‌زد» انجام داد، «باج» بگفت. (۲۱) و ستایش «هرمز» و «امشاسپندان» و سپاس «خرداد» و «امرداد»، «امشاسپندان»، برشمرد و «آفرینگان» گفت.

۲۲) و فرمود که آوری دبیردانا و فرزانه. (۲۳) و آوردند دبیر فرهیخته فرزانه و (دبیر در) پیش نشست. (۲۴) و هر چه «ویراز» گفت، درست، روشن و مفصل نوشت.

بخش چهارم

۱) و ایدون فرمود نبشتن (۲) که به شب نخست به پذیره من پیامد «سروش» اشو و ایزد «آذر». (۳) و به من نماز بند و گفتند (۴) که درست آمدی، تو اردا «ویراز»، هنگامی که هنوز زمان آمدنت نبود (اکنون زمان آمدن تو به این جهان نیست). (۵) من گفتم پیامبر هستم. (۶) و پس «سروش» پیروزگر اشو و ایزد «آذر» دست من فراز گرفتند. (۷) نخست‌گام به «هومت» و دیگرگام به «هوخت» و سدیگرگام به «هوورشت» فراز بر «چینودیل» آمدم، که بس نگهبان نیرومند «هرمز» داد (است).

۸) هنگامی که به آن‌جا فراز آمدم (۹) دیدم روان گذشته‌گان را، هنگامی که اندر آن سه شب نخست روانشان به بالین تن نشست و (۱۰) گوش (کفتار) گاهانی گفت (۱۱) «آشتا آهمای، بهمای آشتا گهماچیت» (سطر اول بند ۱ یسن ۴۳ است) یعنی؛ نیکی کسی را (که) از نیکیش دیگری را هم نیکی (است). (۱۲) و اندر آن سه شب آن اندازه نیکی و آسانی بدو آمده بود (۱۳) که همه نیکی که به گیتی دید. (۱۴) چون مردی که تا به گیتی بود ازش آسان‌تر (آسودتر) و خوش‌تر و خرم‌تر نبود

۱۵) به بامدادان سدیگر آن رواتن اشوان اندر ارور بوی خوش بگشت. (۱۶) و خوش‌ترش آمد آن بوی از هر بوی خوشی‌کش به (جهان) زندگان به بینی بر شد. (۱۷) و آن بوی و باد از جنوبی‌تر جهت، از نیمه ایزدان بیاید (نیمه جنوب جایگاه ایزدان و نیمه شمال جایگاه دیوان است).

۱۸) و دین خودش و کنش خودش (به) هیات کنیزی نیک به دیدن، خوب رسته، یعنی به فرارونی (نیکی) رسته بود، (۱۹) فراز پستان، یعنی پستانش برجسته، دل و جان (را) گرامی، (۲۰) که هیاتش ایدون روشن که دیدن (را) گرامی‌تر (ین)، نگرش (را) بایسته‌تر (ین).

۲۱) و پرسید روان اشوان از آن کنیز (۲۲) که تو که‌ای؟ خویش که‌ای؟ که هرگز به گیتی زندگان هیچ کنیزی را هیات نیک‌تر و زیباتر از آن تو ندیدم.

۲۳) و پاسخش داد آن که دین خودش و کنش خودش و کنش خود (بود) (۲۴) که من کنش توام، جواب منش خوب‌گوش خوب‌کنش خوب‌دیدن (۲۵) کامه و کنش تو را (ست) که من ایدون مه و به و خوشبوی و پیروزگر و بی‌عیبم، چون تو (را) به نظر آید. (۲۶) چه تو به گیتی «گاهان» سرودی و آب به را ستودی و آتش را نگهبانی کردی. (۲۷) و مرد اشو را خشنود کردی، (هر) که از دور فراز آمد، (هر) که از نزدیک. (۲۸) هنگامی که من نیک بودم، پس نیک‌ترم کردی. (۳۰) و هنگامی که ارزانی بودم، پس ارزانی‌ترم کردی. (۳۱) و هنگامی که به گاه نامداران نشستم، پس (به گاه) نامدارترم نشاستی. (۳۲) و هنگامی که ستودنی بودم، پس ستودنی‌ترم کردی. (۳۳) به این «هومت» و «هوخت» و «هوورشت» که تو ورزیدی، (۳۴) تو (ای) مرد اشو، پس از تو ستایش کنند، (۳۵) به دیر ستایشی (ستایش طولانی) و هم پرسشی (گفتگو) «هرمز» را، هنگامی که دیر زمان «هرمز» را ستایش و هم پرسشی فرارون کنند (۳۶) ازش آسانی (باشند).

بخش پنجم

۱) پس آن «چبود پل» ۹ نیزه پهنا (به پهنا ۹ نیزه) باز بود (شد). (۲) من به همراهی «سروش» اشو و ایزد «آذر» به «چینود پل» به خواری (به آسانی) و به فراخی و نیک دلیرانه و پیروزگرانه بگذشتم، (۳) به بس نگهبانی ایزد «مهر» و «رشن» راست و «وای به» و اید «بهرام» نیرومند و ایزد «اشتاد» گسترش‌دهنده جهان و فرمدین به مزدیسنان. (۴) و فروهر اشوان و دیگر مینوان به من،

«ارداویراز»، نخست نماز بردند (۵) و دیدم من، «ارداویراز» «رش راست» را، که ترازوی زرد زرین به دست داشت و (کارهای) اشوان و دروندان را اندازه (می) کرد.

(۶) و پس «سروش» اشو و ایزد «آذر» دست من فراز گرفتند (۷) و گفتند که بیای تا به تو نمایم بهشت و دوزخ، روشنی و خواری و آسانی و فراخی و خوشی و خرمی و رامش و شادی و خوشبویی بهشت، پاداش اشوان. (۸) و نمایم تاریکی و تنگی و دشواری و بدی و رنج و عذاب و درد و بیماری و سهمگنی و بیمگنی و ریشگنی و گندگی در دوزخ، پادافراه گونه‌گونه، که دیوان و جاودان به بزهگران کنند. (۹) و نمایم گاه راستان و آن دروغ‌زنان. (۱۰) و نمایم پاداش خوب گروشان به «هرمز» و «امشاسپندان» به اندر (ون) بهشت. (۱۳) و نمایم زخم و پادافراه گونه‌گونه به دروندان به اندر (ون) دوزخ از «اهریمن» و «دیوان» پنیاره.

الگو: خرد

منابع

تایپ شده توسط [وبنوشت خط میخی](#)

برای ادامه و متن کامل ترجمه فارسی ارداویرافنامه رجوع کنید به:

بهار، مهرداد: پژوهشی در اساطیر ایران، پاره نخست و دویم، چاپ سوم، نشر آگه، تهران ۱۳۷۸ صفحه‌های ۲۹۹ تا

۳۳۴.

داستان معراج (عروج آسمانی) و سراج (سفر شبانه) محمد بر طبق روایات اسلامی (منبع درسهایی از تاریخ تحلیلی اسلام-۱۱)

معروف آن است که رسولخدا «ص» در آنشب در خانه‌ام هانی دختر ابیطالب بود و از آنجا بمعراج رفت، و مجموع مدتی که آنحضرت به سرزمین بیت المقدس و مسجد اقصی و آسمانها رفت و بازگشت از یک شب بیشتر طول نکشید بطوری که صبح آنشب را در همانخانه بود، و در تفسیر عیاشی است که امام صادق (ع) فرمود: رسولخدا «ص» نماز عشاء و نماز صبح را درمکه خواند، یعنی اسراء و معراج در این فاصله اتفاق افتاد، و در روایات به اختلاف عبارت از رسولخدا «ص» و ائمه معصومین روایت شده که فرمودند:

جبرئیل در آنشب بر آنحضرت نازل شد و مرکبی را که نامش «براق»^(۲۲) «بود برای او آورد و رسول خدا «ص» بر آن سوار شده و بسوی بیت المقدس حرکت کرد، و در راه در چند نقطه ایستاد و نماز گذارد، یکی در مدینه و هجرتگاهی که سالهای بعد رسولخدا «ص» بدانجا هجرت فرمود، و یکی هم مسجد کوفه، و دیگر در طور سیناء، و بیت اللحم- زادگاه حضرت عیسی (ع) - و سپس وارد مسجد اقصی شد و در آنجا نماز گذارده و از آنجا به آسمان رفت.

و بر طبق روایاتی که صدوق (ره) و دیگران نقل کرده‌اند از جمله جاهانی را که آنحضرت در هنگام سیر بر بالای زمین مشاهده فرمود سرزمین قم بود که بصورت بقعه‌ای میدرخشید و چون از جبرئیل نام آن نقطه را پرسید پاسخ داد: اینجا سرزمین قم است که بندگان مؤمن و شیعیان اهل بیت تو در اینجا گرد می‌آیند و انتظار فرج دارند و سختیها و اندوهها بر آنها وارد خواهد شد.

و نیز در روایات آمده که در آنشب دنیا بصورت زنی زیبا و آرایش کرده خود را بر آنحضرت عرضه کرد ولی رسول خدا «ص» بدو توجهی نکرده از وی در گذشت.

سپس به آسمان دنیا صعود کرد و در آنجا آدم ابو البشر را دید، آنگاه فرشتگان دسته دسته به استقبال آمده و با روی خندان بر آنحضرت سلام کرده و تهنیت و تبریک گفتند، و بر طبق روایتی که علی بن ابراهیم در تفسیر خود از امام صادق (ع) روایت کرده رسولخدا «ص» فرمود: فرشته‌ای را در آنجا دیدم که بزرگتر از اوندیده بودم و (بر خلاف دیگران) چهره‌ای در هم و خشمناک داشت و مانند دیگران تبریک گفت ولی خنده بر لب نداشت و چون نامش را از جبرئیل پرسیدم گفت: این مالک، خازن دوزخ است و هرگز نخندیده است و پیوسته خشمش بر دشمنان خدا و گنهکاران افزوده میشود، بر او سلام کردم و پس از اینکه جواب سلام مرا داد از جبرئیل خواستم دستور دهد تا دوزخ را بمن

فضا را فرا گرفت و من گمان کردم ما را فرا خواهد

گرفت، پس از وی خواستم آنرا به حال خود برگرداند (23).

و بر طبق همین روایت در آنجا ملک الموت را نیز مشاهده کرد که لوحی از نور در دست او بود و پس از گفتگویی که با آنحضرت داشت عرض کرد: همگی دنیا در دست من همچون درهم (و سکه‌ای) است که در دست مردی باشد و آنرا پشت و رو کند، و هیچ خانه‌ای نیست جز آنکه من در هر روز پنج بار بدان سرکشی میکنم و چون بر مرده‌ای گریه می‌کنند بدانهایم گویم: گریه نکنید که من باز هم پیش شما خواهم آمد و پس از آن نیز بارها می‌آیم تا آنکه یکی از شما باقی نماند، در اینجا بود که رسول خدا «ص» فرمود: برآستی که مرگ بالاترین مصیبت و سخت‌ترین حادثه است، و جبرئیل در پاسخ گفت: حوادث پس از مرگ سخت‌تر از آن است.

و سپس فرمود:

و از آنجا بگروهی گذشتم که پیش روی آنها ظرفهائی از گوشت پاک و گوشت ناپاک بود و آنها ناپاک را می‌خوردند و پاک را می‌گذارند، از جبرئیل پرسیدم: اینها کیانند؟ گفت: افرادی از امت توهستند که مال حرام می‌خورند و مال حلال را وامی‌گذارند و مردمی را دیدم که لبانی چون لبان شتران داشتند و گوشتهای پهلوشان را چیده و در دهانشان می‌گذارند، پرسیدم: اینها کیانند؟ گفت: اینها کسانی هستند که از مردمان عیجونی می‌کنند و مردمان دیگری را دیدم که سرشان را با سنگ میکوفتند و چون حال آنها را پرسیدم پاسخ داد: اینان کسانی هستند که نماز شامگاه و عشاء را نمی‌خوانند و می‌خفتند، و مردمی را دیدم که آتش در دهانشان میریختند و از نشیمنگاهشان بیرون می‌آمد و چون وضع آنها را پرسیدم، گفت: اینان کسانی هستند که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، و گروهی را دیدم که شکمهای بزرگی داشتند و نمی‌توانستند از جا برخیزند، ای جبرئیل اینها کیانند؟ گفت: کسانی هستند که ربا می‌خورند، و زنانی را دیدم که بر پستان آویزانند، پرسیدم: اینها چه زنانی هستند؟ گفت: زنان زناکاری هستند که فرزندان دیگران را بشوهران خود منسوب میدارند، و سپس بفرشتگانی برخوردم که تمام اجزاء بدنشان تسبیح خدا میکرد (24).

و از آنجا به آسمان دوم رفتیم و در آنجا دو مرد را شبیه یکدیگر دیدم و از جبرئیل پرسیدم: اینان کیانند؟ گفت: هر دو پسر خاله یکدیگر یحیی و عیسی علیهما السلام هستند، بر آنها سلام کردم و پاسخ داده تهنیت ورود به من گفتند، و فرشتگان زیادی را که به تسبیح پروردگار مشغول بودند در آنجا مشاهده کردم.

و از آنجا به آسمان سوم بالا رفتیم و در آنجا مرد زیبایی را که زیبایی او نسبت به دیگران همچون ماه شب چهارده نسبت به ستارگان دیگر بود مشاهده کردم و چون نامش را پرسیدم جبرئیل گفت: این برادرت یوسف است، بر او سلام کردم و پاسخ داد و تهنیت و تبریک گفت، و فرشتگان بسیاری را نیز در آنجا دیدم.

از آنجا به آسمان چهارم بالا رفتیم و مردی را دیدم و چون از جبرئیل پرسیدم گفت: او ادریس است که خدا ویرا به اینجا آورده، بر او سلام کرده پاسخ داد و برای من آموزش خواست، و فرشتگان بسیاری را مانند آسمانهای پیشین مشاهده کردم و همگی برای من و امت من مژده خیر دادند.

سپس با آسمان پنجم رفتیم و در آنجا مردی را بسن کهولت دیدم که دورش را گروهی از امتش گرفته بودند و چون پرسیدم کیست؟ جبرئیل گفت: هارون بن عمران است، بر او سلام کردم و پاسخ داد، و فرشتگان بسیاری را مانند آسمانهای دیگر مشاهده کردم.

آنگاه به آسمان ششم بالا رفتیم و در آنجا مردی گندمگون و بلند قامت را دیدم که می‌گفت: بنی اسرائیل پندارند من گرامی‌ترین فرزندان آدم در پیشگاه خدا هستم ولی این مرد از من نزد خدا گرامی‌تر است، و چون از جبرئیل پرسیدم: کیست؟ گفت: برادرت موسی بن عمران است، بر او سلام کردم جواب داد و همانند آسمانهای دیگر فرشتگان بسیاری را در حال خشوع دیدم.

سپس با آسمان هفتم رفتیم و در آنجا بفرشته‌ای برخورد نکردم جز آنکه گفت: ای محمد حجامت کن و به امت خود نیز سفارش حجامت را بکن، و در آنجا مردی را که موی سر و صورتش سیاه و سفید بود و روی تختی نشسته بود دیدم و جبرئیل گفت: او پدرت ابراهیم است، بر او سلام کرده جواب داد و تهنیت و تبریک گفت، و مانند فرشتگانی را که در آسمانهای پیشین دیده بودم در آنجا دیدم، و سپس دریا‌هایی از نور که از درخشندگی چشم را خیره میکرد، و دریا‌هایی از ظلمت و تاریکی، و دریا‌هایی از برف و یخ لرزان دیدم و چون بی‌مناک شدم جبرئیل گفت: این قسمتی از مخلوقات خدا است.

و در حدیثی است که فرمود: چون به حجابهای نور رسیدم جبرئیل از حرکت ایستاد و بمن گفت: برو!

و در حدیث دیگری فرمود: از آنجا به سدره المنتهی رسیدم و در آنجا جبرئیل ایستاد و مرا تنها گذارده گفت: برو! گفتم: ای جبرئیل در چنین جایی مرا تنها می‌گذاری و از من مفارقت می‌کنی؟ گفت: ای محمد اینجا آخرین نقطه‌ای است که صعود به آنرا خدای عز و جل برای من مقرر فرموده و اگر از اینجا بالاتر آیم پر و بالم میسوزد⁽²⁵⁾، آنگاه با من وداع کرده و من پیش رفتم تا آنگاه که در دریای نور افتادم و امواج مرا از نور به ظلمت و از ظلمت به نور وارد می‌کرد تا جائیکه خدای تعالی میخواست مرا متوقف کند و نگهدارد آنگاه مرا مخاطب ساخته با من سخنانی گفت.

و در اینکه آن سخنانی که خدا بآنحضرت وحی کرده چه بوده است در روایات بطور مختلف نقل شده و قرآن کریم بطور اجمال و سربسته میگوید: «فاوحی الی عبده ما اوحی»-- پس وحی کرد به بنده اش آنچه را وحی کرد- و از اینرو برخی گفته‌اند: مصلحت نیست در اینباره بحث شود زیرا اگر مصلحت بود خدای تعالی خود میفرمود، و بعضی هم گفته‌اند: اگر روایت و دلیل معتبری از معصوم وارد شد و آنرا نقل کرد، مانعی در اظهار و نقل آن نیست.

و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که آن وحی مربوط بمسئله جانشینی و خلافت علی بن ابیطالب (ع) و ذکر برخی از فضائل آنحضرت بوده، و در حدیث دیگر است که آن وحی سه چیز بود: ۱- وجوب نماز ۲- خوانیم سوره بقره ۳- آمرزش گناهان از جانب خدای تعالی غیر از شرک، و در حدیث کتاب بصائر است که خداوند نامهای بهشتیان و دوزخیان را باو داد.

و بهر صورت رسول خدا «ص» فرمود: پس از اتمام مناجات با خدای تعالی باز گشتم و از همان دریاها نور و ظلمت گذشته در سدره المنتهی بجبرئیل رسیدم و به همراه او باز گشتم.

روایت دیگری در این باره

درباره چیزهایی که رسول خدا «ص» آنشب در آسمانها و بهشت و دوزخ و بلکه روی زمین مشاهده کرد روایات زیاد دیگری نیز بطور پراکنده وارد شده که ما ذیلاً قسمتی از آنها را انتخاب کرده و برای شما نقل می‌کنیم:

در احادیث زیادی که از طریق شیعه و اهل سنت از ابن عباس و دیگران نقل شده آمده است که رسول خدا «ص» صورت علی بن ابیطالب را در آسمانها مشاهده کرد و یا فرشته‌ای را بصورت آنحضرت دید و چون از جبرئیل پرسید در جواب گفت: چون فرشتگان آسمان اشتیاق دیدار علی (ع) را داشتند خدای تعالی این فرشته را بصورت آنحضرت خلق فرمود و هر زمان که ما فرشتگان مشتاق دیدار علی بن ابیطالب می‌شویم به دیدن این فرشته می‌آئیم.

و در حدیث نیز آمده که صورت ائمه معصومین پس از علی (ع) را تا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در سمت راست عرش مشاهده کرد و چون پرسید گفتند: اینها حجت‌های الهی پس از تو در روی زمین هستند.

و در حدیث دیگری است که رسول خدا «ص» گوید: ابراهیم خلیل در آنشب فرمودند: ای محمد امت خود را از جانب من سلام برسان و بآنها بگو: بهشت آبش گوارا و خاکش پاک و پاکیزه و دشتهای بسیاری خالی از درخت دارد و با ذکر جمله «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله» درختی در آن دشتهای غرس می‌گردد، امت خود را دستور داده تا درخت در آن زمینها زیاد غرس کنند⁽²⁶⁾.

شیخ طوسی (ره) در امالی از امام صادق (ع) از رسول خدا «ص» روایت کرده که فرمود: در شب معراج چون داخل بهشت شدم قصری از یاقوت سرخ دیدم که از شدت درخشندگی و نوری که داشت درون آن از بیرون دیده میشد و دو قبه از در و زبر جد داشت از جبرئیل پرسیدم: این قصر از کیست؟ گفت: از آن کسی که سخن پاک و پاکیزه گوید، و روزه را ادامه دهد (و پیوسته گیرد) و اطعام طعام کند، و در شب هنگامی که مردم در خوابند تهجد و نماز شب انجام دهد، علی (ع) گوید: من به آنحضرت عرض کردم: آیا در میان امت شما کسی هست که طاقت اینکار را داشته باشد؟ فرمود: هیچ میدانی سخن پاک گفتن چیست؟ عرض کردم: خدا و پیغمبر دانانترند فرمود: کسی که بگوید: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله اکبر» هیچ میدانی ادامه روزه چگونه است؟ گفتم: خدا و رسولش دانانترند، فرمود: ماه صبر- یعنی ماه رمضان- را روزه گیرد و هیچ روز آنرا افطار نکند، و هیچ دانی اطعام طعام چیست؟ گفتم: خدا و رسولش دانانترند، فرمود: کسی که برای عیال و نانخواران- خود (از راه مشروع) خوراکی تهیه کند که آبروی ایشان را از مردم حفظ کند، و هیچ میدانی تهجد در شب که مردم خوابند چیست؟ عرض کردم: خدا و رسولش دانانترند، فرمود: کسی که نخوابد تا نماز عشاء خود را بخواند- در آنوقتی که یهود و نصاری و مشرکین می‌خوابند.

این حدیث را نیز که متضمن فضیلتی از خدیجه-بانوی بزرگوار اسلام-میباشد بشنوید :

عیاشی در تفسیر خود از ابو سعید خدری روایت کرده که رسول خدا «ص» فرمود: در آن شبی که جبرئیل مرا به معراج برد چون بازگشتم بدو گفتم: ای جبرئیل آیا حاجتی داری؟ گفت: حاجت من آن است که خدیجه را از جانب خدای تعالی و از طرف من سلام برسانی و رسول خدا «ص» چون خدیجه را دیدار کرد سلام خداوند و جبرئیل را به خدیجه رسانید و او در جواب گفت :

«ان الله هو السلام و منه السلام و الیه السلام و علی جبرئیل السلام.»

جواد مفرد کهلان

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi/>